

شعر در آینده!

ترجمه از مجله الهلال مصر

در یکی از شماره های مجله الهلال مصر مبحث تحلیلی درباره شعر و ماهیت شعر و وضعیت آن در آینده بنظم خورد و اینک ترجمه آنرا با مختصر تصرف برای استفاده قارئین محترم مجله کابل تقدیم مینمایم .

میگویند شعر لغت عواطف است . یعنی طوریکه عواطف انسان از شنیدن يك شعری متأثر و متلذذ میشود عقل گاهی آن لذت را درک نمی نماید ، و از همین پهلواست که شعر را لغت عواطف خوانده و نثر را نیز که بسته بقافیه شعری نمیشود میتوانیم لغت عقل بنامیم و درین شکی نیست که شعر نسبت به نثر سابقه و قدامت دارد ، همچنانکه عواطف نیز در تاریخ انسان و نموی آن دارای سابقه میباشد چنانچه اگر بزمانه جاهلیت عرب مراجعه نمایم شعرهای زیادی به نظر می خورد ، اما نثر نام چیزی را نمی یابیم و در تاریخ یونان قدیم نیز قبل از (الیاد هومیر) نثری بمخاطر نمی آید .

در اصل شعر عبارت از یک مجموعه سرود و آغانی بود که با ساز یکجا خوانده می شد و هنوز هم در بعضی مللی که از حالت ابتدائیت خارج نشده اند همین حالت رواج داشته و تا حال نیز شعر هندوستانی عبارت از سرودها و آغانی می باشد که با ساز یکجا خوانده می شود .

محررین عرب میگویند که شعر مشتق از شعور است ، یعنی شعر نماینده احساسات و شاعر شاعر میباشد ، اما امروزه برخلاف آن نظریه داشته و میگویند که شعر مشتق از (شیر) است و (شیر) در لغت (عبرانی) اغنا و

ساز را میگویند .

انسانهاییکه در اوایل بساختن شعر آغاز نمودند غایه نهائی شان فقط جمع و تالیف آغائی و سرود هائی بود ، که آنها را جمع و تالیف نموده و مثل که موسیقی را ممارست مینمایند آنرا نیز زیر پرده دست قرار دادند . و اگر بخواهیم علاقه عاطفه را در اینجا بنظم گرچه این نظم شعر یا موسیقی باشد بشناسیم در هر سه این ها بیک لهجه و صدا و آواز منظمی برمیخوزیم که این صدا و آواز را اگر بغت ایقاع شعر بنامیم معنی مطلب خوب تر و نزدیک تر میرسد . و ایقاع این دو چیز فقط برای تحریک و شوراندن عاطفه میباشد و بس هر گاه مواضع عاطفه را در اعمال خودها جستجو نمایم تقریباً تمام آنها را مشبع از ایقاع می یابیم (در صورتیکه عاطفه را بقوت عقل محسوس و جلوگیری ننمایم) چنانچه اگر بحالت يك حزن عمیقی دچار باشیم ، این حالت حزن ما به ایقاع شیون و گریه يك زن یا موسیقی بیشتر و عمیق تر می شود ، همچنان در هنگام رفتار يك قطعه عسکری صدای موزیک عاطفه شجاعت را در عسکر تحریک نموده و می شوراند و تمام اینها دلیل بر این است که ایقاع لغت عواطف بوده و مالی که ممارست شعر را می نمودند فقط برای غنا و ساز و حظ برداشتن عاطفه بود . چنانچه (الیاد هومیر) نیز اشعار خود را بصورت غنائی در نزد یونانیها میخواند ، و موقعیکه نهضت حاله اروپا آغاز نهاد مهمترین عاملی که از ناحیه شعر باعث تحریک و پیشرفت آن گردید وجود معنی هائی بود که در فرانسه نشأت یافته و برای مردم سایر و حالات اشرف و محبت شان را به نظم غنائی می خواندند .

(غلبه عقل)

در بالا گفتیم که در سابق عموماً شعر با ساز و یا با آواز بلند خوانده میشد، اما این را هم نباید نگفته بگذریم که یکدوره بر سر شعر آمد که از حالت غنائی بیرون شده و مردم آنرا بدون ساز و آواز خوانده و می شنیدند و این پیش آمد وقتی بر شعر واقع شد که عقل بر عواطف غلبه نموده و همان غایب و مقصود اولی که از شعر طالب معنی بودند نه ایقاع بمیدان آمده و معنی مقدم بر ایقاع گردید، اما با وجود اینها می بینیم که خواندن شعر بی صدای بلند برای ما لذت کامله نمی بخشد. زیرا همان طوریکه عقل از معنی سرور میگردد عاطفه نیز باید از استماع و ایقاع آن سرور و مبتهج گردد و از همان وقتی که شعر بخواندن آهسته رواج یافته و از حالت نمائی افتاد. تکلف بلاغت در آن جمع شده و بالاخر صناعت لفظیه که عبارت از قواعد تشبیه و استعاره یا مجاز و غیره باشد بمیدان آمد و طبعاً عقل از معانی بلند آن سرور میگردید اما عواطف بحالت جود باقی میماند چنانچه قصایدی که درین دوره ساخته شده را باید باهسته گوی و سکوت مطالعه کرده زیرا قصاید مذکور موضوعات تفکری را پرورش داده و ذهن را مشغول میکند اما با عاطفه هیچ سروکاری بهم نمیرساند و این خارج از وظیفه شعر میباشد. در حالیکه پیشتر گفتیم شعر لغت عواطف و بلکه حماسه عواطف است و همین مناسب و قتیکه (ابونمام) بهترین و اجودترین اشعار عرب را میخواست در کتاب که سردست داشت داخل نماید پس از انتخاب اشعار مذکور آنرا در کتابش ضم نموده و کتاب را بنام (حماسه) موسوم ساخت حماسه در لغت صربی احتداد و شدت و حرارت را میگویند در حالیکه عقل طبیعتاً بارد بوده و حماسه ندارد، بلکه حماسه یکی از خواص عواطف است و از همین باعث است

که شعر متنی را وقتی که میخوانیم تأثراتی که از خواندن آن بر ما پیش می‌شود ما را وادار می‌سازد که با آواز بلند آنرا انشا نمایم. زیرا شعر متنی موضوعاتی را دربر دارد که عواطف را بشور آورده و ما را محظوظ می‌سازد. اما شعر ابوالعلائی معری نسبت بوی خشک و جامد میباشد چه در شعر او موضوعات فلسفی مضمراست که مخصوص عقل میباشد و میتوانیم آنرا مثل يك پارچه نثر بسکوت و آهسته گوی بخوانیم، و درینوقع معانی آن ما را متلذذ می‌سازد اما به عواطف هیچ تأثیری نمی بخشد، اما معانی متنی محتاج بهمان ایقاع میباشد که عواطف را تحریک مینماید، زیرا متنی با عواطف ما صحبت میکند و ابوالعلائی برخلاف آن عقل ما را مخاطب خود قرار میدهد.

شعر آینده

طوری که در بالا شرح دادیم هر گاه رای ما صواب باشد و شعر لغت عواطف است نه عقل در ابتدا نیز بیل و خواهش عواطف خوانده می‌شد، اما بعد با بوسیله انتشار علم و معرفت عقل بر آن غالب آمده و شعر از حالت غنائی خارج گردید، و باین علت معانی بلاغت مقام ایقاع را گرفت؛ از روی آنها نمیتوانیم از سر این منطق خویش منحرف شویم، بناءً علیه بیگوئیم که شعر در آینده نسبت بحالت ماضی خیلی پائین تر شده و تغییرات خواهد کرد، چه عقل روز بروز بر عواطف غالب آمده و علوم جای آداب را خواهد گرفت، و حتی بعضی‌ها درین تشام خیلی مبالغه کرده میگویند که شعر در عصر ما مثل افسانه زائل خواهد شد، و حالا ما دارای مزاج علمی شده ایم و در صورتیکه نتوانیم يك نظریه آنتیپین را در قصیده خود داخل نموده و موضوع را خوب برسانیم جز نثر برای ما وسیله دیگری برای تمییر مقصود نمی ماند چه موضوعاتی را که نظریه

آنشین تعیر میناید، موضوعات علمی است که ذهن آنرا قبول نموده اما هیچ یک عاطفه ما را تحریک نمیناید ولی ما عقیده داریم که این تشام از حدود ممکن بیشتر رفته است زیرا تا موقعیکه انسان انسان است عواطف گاهی نمی میرد و در حالیکه شنیدن موسیقی ما را متلذذ می سازد همچنان از شنیدن غنا نیز محظوظ و متلذذ میگردیم.

ما نمیکوئیم که شعر بحالت غنا عودت میناید، ولی ازین هم ناگزیریم بگوئیم که عواطف انسان چنانیکه امروزه ثابت و تزلزل ناپذیر است همانطور تا وقتیکه ما محبت میورزیم یا خشمگین می شویم و مسرور میگردیم یا محزون می شویم، عاطفه بجای خود باقیانده و اینها مقام شعر را حفظه مینمایند، منتها اگر این مقام قدری از حدود خود انحطاط ورزیده باشد بواسطه غایب عقل و مزاج علمی و انتشار قرائت میباشد که مقام ایقاع را پائین میبرد، زیرا اگر شعری را باهسته کی و سکون خوانده و بصورت غنائی نشنویم بدون استماع نمیتوان قدیمتی برای ایقاع قایل شد.

اما در آینده حالت شعر چچه خواهد بود؟ جواب این سوال را میتوانیم بصورت ذیل بدهیم. که هر نهضتی دارای دو معین و پشتیبانی میباشد و آن تاریخ گذشته ها و طبیعت است که نهضت مذکور باین دو چیز تکیه نموده و شاعر مودل شعر خود این دو چیز را قرار میدهد.

مثلاً در اروپا نهضت جدید به خواندن اشعار شعرای قدیم یونان آغاز نهاد، و ادبا نامدتی ازین دایره بیرون پانسهاده و از قیود آن در همین آخرها پس ازینکه به طبیعت نظر انداخته و ازان شعر خود را مستسخ نمودند خود را رها نیدند، همچنان شعرای عربستان و مصر نیز باستثنای قلبی از ادبای جدید سوریه و مصر

به تعقیب همان اشعاریکه در زمان جاهلیت شائع بود میروند . معین ثانی عبارت از طبیعت است و آن موضوع شعر در آینده خواهد بود . تاریخ نیز در آن دخالت خواهد داشت ، و شاید شاعر در حوادث ماضی و تطورات انسان و غلبه اش بقوای طبیعی و اختراعات و مخترعین و امثال آن تعمق و فکر نماید ، اما بواسطه عدم اعتمادش بر قدما به ابتکار معانی جدیدی محتاج خواهد شد و این علت همیشه ذهنش بطرف معنی مصروف خواهد بود نه ابقاع .

خلاصه

ممکن است مطالبی را که در بالا ذکر کردیم بصورت ذیل خلاصه نمایم :

- ١ : شعر قدیم عبارت از غنای بود .
- ٢ : بعد از انتشار خواندن و قرائت بآهسته گی قیمت ابقاع از بین رفته و شاعر متکی بمعنی شد ؛ تا خواننده را در عوض همان قسمتی که در ابقاع از دست داده میباشد بمعنی مشغول سازد .
- ٣ : بواسطه غلبه عقل بر عواطف و علم بر ادب قیمت شعر پائین رفت .
- ٤ : شعر در صورتیکه لغت ادب شده نتواند و هم نتواند که عقل را مخاطب خود قرار داده در آن رهنا پیدا کند طبعاً رو با انحطاط میروند .
- ٥ : در صورتیکه شعر لغت عواطف باشد و این عواطف نیز همیشه ثابت است ، البته گاهی بکلی از بین نمیروند ، ولو از مکانات و قیمتش چیزی کسر شود . این است بعضی ملحوظاتی که در باره شعر و آینده آن نوشتیم .

(مترجم عبدالرشید)

